



جمع شدند. با او حرف می زدند، با او بازی می کردند و همه دوست داشتند سر کلاس کنارش بنشینند. خب، برای اینکه سینا به بقیه احترام می گذشت و حق همه را رعایت می کرد.

بقیه از کلاس خارج شد. مثل بقیه ی بچه ها در صف آب خوری ایستاد و اجازه داد بقیه ی بچه های کلاس برای مبصر شدن داوطلب شوند. این جوری شد که دوباره بچه ها دورش

